

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۲ می ۲۰۱۱

تجارت خون "آی.اس.آی"

با

"سی.آی.ای" و "تیم های مرگ" کودک کش آن

۴

۲- اجبار پاکستان در کشتن بن لادن:

پاکستان به مثابه بارز ترین نمونه یک کشور ایدئولوژیک که موجودیتش را مرهون تضاد های اساسی جهان در نیمه اول قرن بیست می باشد خود به خوبی و روشنی کامل می داند، همان طوری که منافع امپریالیزم در پیدایش و تولد نامیمونش نقش عمده را بازی نمود، بقایش نیز تا آنزمانی می تواند متصور باشد که منافع امپریالیزم آن بقاء را اقتضاء نماید در غیر آن همان طوریکه به وجود آورده شده با کمترین فشاری مانند حبایی که در برخورد با اولین صخره از هم می پاشد، هیچ چیزی قادر نخواهد شد تا جلو تجزیه و نابودی محتوم آن را بگیرد.

هرچند پاکستان فعلی با داشتن چند عدد بمب اتمی، برخی از افرادی را که بهتر است ننگ افغان نامیده شوند تا افغان، چنان ترسانده که می خواهند خود را به وسیله قیم سرپا نگهدارند، مگر خود پاکستان به مثابه حلقه کوچکی از زنجیر سیستم امپریالیستی باز هم این نکته را می داند که موجودیت و دوام آن کشور نیز نمی تواند خارج از قانونمندی تولید در دنیای سرمایه داری باشد. یعنی همان طوری که همه چیز در نظام تولیدی امپریالیستی به یک منظور خاص تولید می گردد و همه چیز از خود تاریخ مصرف خاص خود را دارد، پیدایش آن کشور نیز به خاطر رسیدن به اهداف خاصی صورت گرفته و دوامش نیز تابع نیاز امپریالیزم به بقایش می باشد؛ در غیر آن مانند تمام محصولات این سیستم با تیر شدن تاریخ مصرف بدون استفاده به زباله دان می افتد.

با حرکت از همین طرز دید در این اواخر پاکستان خود متوجه گردید که اعتماد گذشته را از دست داده و دیگر نمی تواند از دنیا بخواهد تا در مناسباتش با افغانستان همه خود را پابند به تعهدات "ریگان" بدانند.

آنچه پاکستان را در خطوط کلی آن زیر سؤال امپریالیزم جنایت گستر امریکا، غرب و متحدین آنها قرار داد، به علاوه آن که سیاست فریبکارانه این کشور بود در قبال القاعده، طالب و هندوستان؛ تلاشهایی بود که از طرف آن

کشور به منظور تثبیت موقعیت خودش در همسویی با چین، روسیه و ایران نیز صورت می گرفت. چنانچه اولین تبارز این حرکت را سال گذشته در سپردن "مالک ریگی" به رژیم ولایت فقیه از پرده بیرون انداخته از آن طریق به تمام نهاد های استخباراتی غرب و متحدین آنها نشان داد که سمت چرخش آن کشور در دراز مدت نمی تواند حافظ منافع کلی امپریالیزم در منطقه باشد.

امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء که از نخستین روز های حمله بر افغانستان و به خاک و خون کشانیدن مردم آن، متوجه این باریکی شده بودند از یک جانب به علت نداشتن بدیلی حد اقل در سطح کارائی پاکستان و از جانب دیگر تضاد های درونی نیروهای اشغالگر نخواستند و یا نمی توانستند علیه سیاست های ریاکارانه آن کشور اقدامی نمایند.

با گذشت ده سال که از یک جانب امپریالیزم قادر شد بدیل های نسبتاً مطمئن تری را در وجود، "راو" هندوستان، "المخابرات العامه" عربستان سعودی و "اداره امنیت ملی" اداره مستعمراتی کابل و شاخک های استخباراتی در بین اقوام جنوب خط فرضی و ننگین دیورند مستقل از روابط "آی.اس. آی" قسماً جذب به همکاری و قسماً بازسازی نمایند؛ و از جانب دیگر ضمن دادن تحفه های چند به رقبای امپریالیستی دیگر آنها را نیز متوجه سیاست ریاکارانه پاکستان بگرداند، زمان را برای آغاز تجرید پاکستان مناسب دانسته نمونه هائی چند از تغییر جهت خود را به ظهور رسانید. نمونه هائی که هیچ گاهی از طرف مقامات پاکستانی مخفی نمانده به زود ترین فرصت خواستند تا به اشکال مختلف علیه آن اقداماتی را رویدست گیرند.

نخستین تبارز، طرح ایجاد پایگاه های دایمی در افغانستان و آگاهانه نجوهای شرماگین به این حرکت خاینانه را به فریاد های بلند مبدل کردن بود.

پاکستان که گفتیم علت پیدایش آن اهمیت ستراتیژیک منطقه ئی بین شوروی آنروز و هند بود و از همین بابت سالانه میلیارد ها دالر از امپریالیزم امریکا و شرکاء اخاذی می نمود، طرح ایجاد پایگاه های نظامی دایم در افغانستان را به مثابه کلید مرگ خود دانسته، سخت به تکاپو افتاد تا جلو آن را بگیرد. ملاقات مقامات آن کشور با "کرزی" و دعوت از وی که از امریکا فاصله بگیرد، نه تنها برایش سود آور نبود بلکه به احتمال اغلب، از آنجائی که کرزی و دارودسته اش هیچ چیزی را نه می توانند و نه هم می خواهند تا از "سی. آی. ای" پوشیده ماند، از پرده بیرون افتاده اعتماد غرب را نسبت به آنها کمتر نمود.

تبارز عملی این عدم اعتماد را پاکستان وقتی متوجه شد که خلاف گذشته، ارتش عربستان سعودی بدون مشوره و حتا اطلاع پاکستان به بحرین لشکر کشید تا خیزش مردم آنجا را سرکوب نماید. از آن جائی که از ۴ دهه بدین سو پاکستان در عمل به حیث ژاندارم خلیج فارس و حافظ کشور های دست نشانده آنجا حرف و مسؤولیت اول را داشت این حرکت عربستان سعودی نمی توانست به صورت غیر مستقیم به معنای نواختن زنگ مرگ پاکستان نیز تعبیر نگردد. هرچند مقامات بالای پاکستان فردای اشغال بحرین به وسیله عربستان سعودی به آن منطقه رفته و خواست دعوای نقش خویش را نیز تازه نماید مگر سیر حوادث نشان داد که آن کشور مجبور شد دست از پا درازتر و بدون کمترین امتیازی به خانه اش برگردد.

هر دو هوشداری که در بالا تذکار یافت می تواند مقامات پاکستان را متوجه جدیت موضوع ساخته و آنها نیز مجبور شده باشند تا به غرض اثبات حسن نیت و برگرداندن اوضاع به روال قبلی، بن لادن را به قربانگاه بفرستند. کاری که دقیقاً به همین منظور تدارک دیده شده بود. آخر مگر نه این بود که شخص بن لادن نیز بخشی از تولیدات امپریالیزم در بازار مکاره سیاست بود و مثل تمام تولیدات دیگر تاریخ مصرف خاص خود را داشت؟

این که تا چه اندازه این عقب گشت می تواند اوضاع را به روال گذشته برگرداند، تا جایی که از قراین برمی آید نمی تواند برای پاکستان زیاد امیوار کننده باشد. چه پاکستان با این حرکت نه تنها اعتماد تمام هوادارانش را بین ارتش نامحدود اسلام سیاسی در سراسر جهان از دست داد و هیچ بعید نیست که بعد از این القاعده و منادیان اسلام سیاسی پاکستان را در خط مقدم حمله خویشتن قرار ندهند، غرب نیز متوجه پاشنه آشیل پاکستان که همانا ایجاد پایگاه های نظامی دائمی در افغانستان است شده به یقین همه روزه بر توقعات خویشتن از آن دولت خواهد افزود. این اضافه خواهی را از همین اکنون می توان مشاهده نمود و آن هم قسمی که به جای معذرت خواستن از نقض حاکمیت ملی پاکستان، بر آن کشور فشار وارد می نماید تا همکاران بن لادن را در ارتش و استخبارات نظامی آن کشور کشف و مورد بازخواست قرار دهد.

دلیل دیگری که برای این خیانت آشکار به بن لادن به ذهن یک پوینده خطور می نماید و در اساس با دلایل دیگر در تقابل قرار می گیرد، سپردن بن لادن به جوخه مرگ به خواست خود بن لادن است.

همه می دانیم که بن لادن از مدت های مدیدی بدین سو، در بستر مرگ افتاده و هیچ گونه چانسی برای بهبود و نجات از مرگ برایش باقی نمانده بود. تنها فلمی را که "سی.آی.ای" بناء به گفته خودشان از مجموع اسناد به دست آمده از مخفیگاه بن لادن پخش نمودند و در بهترین صورت می تواند خود ۸ تا ۱۰ ماه کهنه باشد، به وضاحت نشان می دهد که بن لادن در آستانه مرگ قرار دارد. اگر ببینیم که وضع صحتی بن لادن خوب نبود و مرگ را سخت به خود نزدیک می دید، هیچ بعید نیست که به منظور نجات از مرگ زیر لحاف و در خاموشی جان سپردن، خود برنامه کشته شدن خویشتن را به دست نیروهای امریکائی طرح ریزی نکرده و به وسیله "آی. اس.آی" عملی نکرده باشد.

چه برای کسی که به خاطر یک آرمان مبارزه می نماید- آرمان درست و یا نادرست باشد سرچایش- و تمام عمر را نیز در آن زمینه کار و پیکار نموده است هیچ چیزی بدتر و بی فایده تر از آن نخواهد بود که با مرگ زیرلحاف، هیچ نوع کمکی به روند فکری و پایه های تشکیلاتی خود رسانده نتواند و یا به عبارت دیگر خلاف زنده اش، مرده اش سودمند نباشد.

با حرکت از این موضع فکری، می توان گفت هیچ بعید نیست که بن لادن خود در تدوین این نقشه سهم داشته و بدان وسیله توانست:

- خود را از مرگ زیر لحاف و در فرموشی مردن نجات دهد.
- با مرگش بار دیگر ضمن آن که نام خود را به سر زبانها می اندازد، دشمنش را به بدترین شکلی رسوا سازد.
- بر مبنای اعتقادات اسلامی درجه رفیع شهادت را کمانی نماید.
- یک موج و یک حرکت جدیدی را بین هوادارانش دامن زند که دراز مدت سازمان مربوطه اش بتواند از آن سود جوید.

این طرز تفکر تنها دو سؤال و یا دو مشکل را در تمام پروسه برجسته می سازد:

گذشتن اسناد و زندگی با اعضای فامیل.

این دو نقیصه به خصوص در پیوند با فرهنگ افغانی و فرهنگ مبارزه مخفی، در گام نخست تمام تحلیل را زیر سؤال قرار می دهد، مگر با اندکی تعمق متوجه می شویم که خلاف نقایص ظاهری، هرگاه شخص بن لادن در لو دادن خود دخیل بوده باشد باید همین طور عمل می نمود، که انجام یافته نه به شکل دیگری.

زیرا به ارتباط جا گذاشتن انبوه سند و فلم می تواند تمام آنها آگاهانه و به منظور فریب دشمن و بهره برداری تبلیغاتی از آنها تهیه شده باشد. چنانچه وقتی به یگانه فلمی که "سی. آی. ای" زیر عنوان فلم جدید پخش نموده، دقیق نگریسته شود، امپریالیزم امریکا و "سیا" از پخش آن به عوض آن که بردی را برای خود تثبیت نموده باشند یک احساس ترحم را در بیننده برای بن لادن به وجود آورده اند.

چه آنهایی که بن لادن را بر حسب تبلیغات امپریالیزم امریکا می شناختند، تصویر ذهنی که از وی داشتند، هیولائی بود که نمی شد وی را به ده ها زنجیر بست. در حالی که در فلم پیر مردی مشاهده می شد سخت نحیف و بیمار، در خانه محقر، فاقد تمام امکانات رهایی لازم که در اساس یک میلیاردی می تواند برای خود تهیه نماید. این حالت آنچنان چشمگیر و برانزده تهیه شده بود که حتا مبصرین رادیو ها و تلویزیونهای امپریالیستی نیز نتوانستند به مفهوم آن پی برده و نگویند که گویا در سرما، بن لادن توان گرم کردن خانه را نداشت و می بایست خود را با لباس های گرم بپوشاند.

به ارتباط سایر اسناد اعم از فلم و یا نوشته و یا کست و سی دی، وقتی می توان به صورت دقیق قضاوت نمود که چند قسمت دیگر آن نیز به نشر برسد، در آن صورت دیده خواهد شد که آیا اسناد قصاداً و آگاهانه در اختیار دشمن قرار داده شده است و یا این که می توان آنرا دستاورد دشمن دانست.

و اما به ارتباط جمع کردن اعضای فامیل در قتلگاه خویش.

وقتی دهه ها قبل کتاب "دختران پیمبر سخن می گویند" را می خوانم در آنجا مطلبی وجود داشت که نقش "زینب" دختر علی را از برادرش "حسین" که در کربلا به خون غلتید، برانزده تر می دانست.

از لا به لای تحلیل نویسنده کتاب می شد استنباط نمود که اگر، زینب و کاروان اسراء در واقعه کربلا وجود نمی داشتند و در هر منزل و هر توقفگاهی از طرف "زینب" در مورد "حسین"، تعلق خانوادگی اش به "فاطمه و محمد" اشاره صورت نمی گرفت، هیچ گاهی مردم ساکن بین راه از کربلا تا شام نمی دانستند که آن سرهای بریده متعلق به چه کسانی بود و همان طوری که سپاهیان یزید ادعا می نمودند که گویا چند "خارجی" را که علیه خلیفه مسلمانان خروج نموده بودند به قتل رسانیده اند همه کس آن ادعا را می پذیرفت و در نتیجه خون "حسین" و خودش کاملاً ناشناخته می ماندند.

اگر از منظر دید آن نویسنده به قضایا نگریسته شود و بپذیریم که بن لادن با مطالعات عمیقی که در تاریخ اسلام داشت و معنی اسلام سیاسی چیزی نیست مگر استفاده ابزاری از اسلام، معتقدات و تاریخ آن، هیچ بعید نیست که تمام اعضای فامیل را نیز آگاهانه در آنجا جمع نموده باشد تا وقتی به قتل می رسد امپریالیزم امریکا نتواند به مثابه یگانه راوی هرچه دلش خواست همان را حکایت نماید، تا مردم جهان بدانند که تیم های مرگ "سی. آی. ای" یک پیرمرد را در بستر بیماری اش به قتل رسانیده اند، تا مردم بدانند که مدعیان قانون و حقوق بشر، یک انسان فاقد اسلحه را با چنان قساوت به قتل رسانیده اند که حتا نمی توانند عکسهای جسدش را نیز به نمایش بگذارند، تا مردم سراسر جهان بدانند که در جلو چشم اوایما و خانم کلینتون برزنان بی اسلحه بن لادن آتش مرگ کشورده می شود، تا مردم بدانند که دیو خشم امپریالیزم بر کودکان بن لادن نیز رحم ننموده آنها را نیز به قتل می رسانند، تا بعد از مرگش فرد فرد اعضای خانواده اش اعم از زنان و اولاد های خرد سالتش حکایت نمایند که چه مصیبتی بر آنها روا داشته شده است، و بدین سان بار دیگر با مرگ و مردنش نیز مچ امپریالیزم را افشاء نماید. کاری که از همین اکنون آغاز یافته است. وقتی افرادی از سنخ "هلموت شمیت"، "کاسترو"، "چامسکی" و صد ها تن دیگر اعدام خود سرانه وی را نزد زنان و فرزندانش مشمنز کننده و نفرت انگیز می دانند و به تأسی از آنها فرزند چهارم بن لادن،

به خون خواهی پدرش حاضر می شود، دولت امریکا را به تقابل حقوقی فرا خواند، می شود گفت بعید نیست که تمام قضیه با نقشه و از قبل آماده شده باشد.

این که در آینده خانواده بن لادن تا چه حد موفق خواهند شد حقیقت ماجرا در آن شب را باز گو نمایند، بر می گردد به این که با تمام دارائی خاندان بن لادن، از چه نوع امکانات تبلیغی بهره مند خواهند گردید، به خصوص وقتی **موجودیت** همسر دوم بن لادن که داکترای حقوق داشته و در تمام دوران حیات، شوهرش را در مسایل حقوقی مشوره می داد و می تواند آگاهانه و مسلکی در آن جمع حرف بزند از زیر سوال بیرون آید، شاید بتوان پذیرفت که بن لادن اگر ۱۱ سپتمبر را انجام نداده بود، با مرگش قادر شد به عظمت برج های دوگانه به اعتبار امریکا ضربه زند.

چه وقتی انسان قرار است بمیرد چه بهتر که دشمن را نیز با مرگش زنده به خاک بسپارد. و این درست همان کاریست که در صورت پذیرش ثبانی بین بن لادن و پاکستان بر سر اوپاما و تیمش آورده شده است.

ادامه دارد